

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث به اینجا رسید که ببینیم این احادیث رفع القلم عن الصبي آیا دلالت بر بطلان معاملات صبی دارد یا خیر؟ انظار و اقوال را گفتیم، يك مقداري از تحقیق مطلب را دیروز بیان کردیم و گفتیم به نظر ما مراد از قلم در این روایات قلم تشریع است، رفع القلم یعنی قلم تشریع، خصوص قلم مؤاخذه که مرحوم شیخ فرمودند نیست، و رفع هم رفع واقعی است، اسناد به این قلم داده شده، آن وقت رفع القلم را یا باید بگوئیم قلم تشریع برداشته شد، یا باید تعبیر مرحوم محقق نائینی (اعلي الله مقامه الشریف) را بگوئیم که بگوئیم مراد رفع در عالم تشریع است، که اینها البته نتیجه اش یکی می شود اما دو بیان است. مرحوم نائینی می گوید مراد از رفع، رفع في عالم تشریع است، یعنی قلم را قلم تکلیف می گیرد، رفع را رفع تشریعی می گیرد، رفع في عالم التشریع، اما نتیجه ای که ایشان می گیرد همین نتیجه ای است که ما می گیریم و نتیجه این می شود که تمام اعمال و افعال صبی کالعدم می شود! یا بگوئیم قلم تشریع برداشته شد یا بگوئیم رفع في عالم تشریع است، آن وقت اگر گفتیم قلم تشریع از صبی برداشته شد، که حالا ما همین را اختیار می کنیم، یعنی اصلاً صبی حکمی ندارد! افعالی که از او صادر می شود موضوع برای حکمی واقع نمی شود و حتی ما باشیم و این روایات، از اطلاقش استفاده می شود که عبادات صبی هم حتی مشروعیت ندارد. عرض کردیم اینکه رفع را بگوئیم اختصاص به شيء ثقیل دارد این برخلاف لغت است، رفع القلم، قلم تشریع مطلقاً برداشته شد و همه این موارد را شامل می شود.

اشکال مرحوم خوئی [1] به دیدگاه مرحوم شیخ انصاری

اولین مطلب اینکه مرحوم آقای خوئی در اشکال به شیخ انصاری که شیخ آمده مؤاخذه را در تقدیر گرفته «أي رفع قلم مؤاخذه الأحكام» ایشان فرموده مؤاخذه و عقوبت چیزی نیست که قابل تعلّق جعل باشد و چیزی که قابلیت جعل ندارد قابلیت رفع ندارد، بعبارة أخرى رفع به چیزی تعلق پیدا می کند که قابلیت جعل داشته باشد. مؤاخذه يك اثر اخروي است که در قیامت بر اعمال انسان مترتب می شود، يك اثر تکوینی خارجی است، یا مؤاخذه واقع می شود یا مؤاخذه واقع نمی شود، مؤاخذه خودش قابلیت برای جعل ندارد. این اشکالی است که مرحوم آقای خوئی (قدس سره) دارند و می فرمایند «العقوبة و المؤاخذه كالمثوبة» مثل ثواب، «من الأمور التي لا صلة لها بعالم الجعل» هیچ ارتباطی به عالم جعل ندارد «بل مرتبة علي الجعل» يك اثری است که مترتب بر جعل است «بنحو ترتب الأثر علي ذي الأثر و لا معني لتعلق الرفع بما لم يتعلّق به الجعل» چیزی که جعل به آن تعلق پیدا نمی کند معنا ندارد که ما بگوئیم رفع به آن تعلق پیدا می کند! «نعم ترتفع العقوبة بارتفاع منشأ» منشأ عقوبت تکالیف الزامیه است، اگر تکالیف الزامیه برطرف شود، عقوبت هم برطرف می شود اما می فرماید «لكنه غير رفع المؤاخذه ابتداءً» این غیر از این است که ما بگوئیم ابتداءً مؤاخذه برداشته می شود.

اینجا بعضی از اساتید و بزرگان در رد فرمایش مرحوم آقای خوئی فرموده‌اند خود مؤاخذه هم مجعول است، نفس المؤاخذه مجعولة، و فرمودند ما از نصوص و اخبار استفاده می‌کنیم که ما قلم کتابت اعمال داریم، در قرآن کریم وارد شده «سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ» در سوره مریم آیه 79. یا روایات زیادی داریم که دلالت بر این دارد که هر فعلی از انسان صادر می‌شود «مِنَ السَّيِّئَاتِ وَ الْحَسَنَاتِ» این «تَدْوَنُ وَ تَكْتُبُ فِي صَحِيفَةِ الْأَعْمَالِ» و بعد فرمودند پس ببینید اولاً ظاهر قرآن و روایات این است که مؤاخذه عنوان مجعول را دارد و ثانیاً فرمودند اگر مجعول نباشد چرا متعلق عفو واقع می‌شود، پس اینکه متعلق عفو قرار می‌گیرد قرینه است بر اینکه مجعول است.

ارزیابی

اگر این عبارت مراد باشد و ظاهر این عبارت را اراده کرده باشند جوابش خیلی روشن است، مؤاخذه آن فعل تکوینی در عالم قیامت است، يك عمل خارجي است، آنکه قابل جعل نیست، می‌گوید جعلت المؤاخذه، این کتابت اعمال یا آیه شریفه که می‌فرماید سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ، یعنی می‌نویسیم این آقا چه کرد؟ نه اینکه سَنَجْعَلُ المؤاخذه، یا ما جعل می‌کنیم مؤاخذه را، سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ یا آن روایاتی که دلالت دارد بر اینکه سیئات و حسنات تَدْوَنُ فِي صَحِيفَةِ الْأَعْمَالِ، باز غیر از مسئله مؤاخذه است.

و همچنین اینکه شاهد آوردند عفو دلیل بر این است که مؤاخذه قابل جعل است، چطور دلیل بر این معناست؟ معنای عفو اخبار از عدم تحقق مؤاخذه در عالم خارج است و این به معنای جعل و رفع نیست. علی ای حال این جوابی که داده شده جواب درستی نیست، منتهی در دفاع از شیخ همان تعبیری که در کلام مرحوم آقای خوئی آمده می‌توانیم بگوئیم که اگر شیخ می‌گوید قلم مؤاخذه برداشته شد، «أَيُّ بَرَفَعِ مَنَشَأَهُ» و در ذهن می‌آید در بعضی از حواشی مکاسب بعضی‌ها این را تذکر دادند که اگر شیخ می‌فرماید خود مؤاخذه برداشته شد، مؤاخذه و ثواب قابل رفع و جعل نیست، بلکه قابلیت رفع و جعل مربوط به منشأ اینهاست، یعنی اگر يك حکم الزامی منشأ مؤاخذه است مولا او را برمی‌دارد، اگر يك حکم الزامی منشأ ثواب است باز او را برمی‌دارد، این به عنوان رفع منشأ اینهاست نه رفع خود اینها! لذا این اشکالی که ایشان در اینجا کردند وارد نیست، عمده اشکال بر شیخ این است که شما به چه قرینه‌ای آمدید این استظهار را کردید. به قول مرحوم ایروانی چه قرینه‌ای بر این مدعا دارید؟ هیچ قرینه‌ای بر این مدعا وجود ندارد.

نکته: در این بحث توجه به پاسخ ای پرسش مهم است که انشاء به چه چیز تعلق می‌گیرد؟ چون رفع و جعل يك امر انشائی است، انشاء به چه چیز تعلق پیدا می‌کند؟ می‌گویند انشاء به امری تعلق پیدا می‌کند که خودش بتواند يك قالب اعتباری پیدا کند، ملکیت، زوجیت، وقفیت، بیعیّت، اینها تماماً از امور انشائیه است، آیا شما می‌توانید سفید بودن این دیوار را انشاء کنید؟ بگوئید من انشاء کردم این دیوار سفید باشد! سفید بودن دیوار قابل انشاء نیست. عقوبت شخص در عالم خارج چه در دنیا و چه در آخرت، خود آن عقوبت قابل انشاء نیست! اصلاً انشاء به آن تعلق پیدا نمی‌کند، محاکم و قاضی می‌آید خبر می‌دهد که فلانٌ یَسْتَحِقُّ این حد را، اما به این عنوان نیست که خود آن فعل خارجی با این حکم انشاء شده باشد، اصل حرف مرحوم آقای خوئی درست است، عقوبت و ثواب از امور انشائیت نیستند و قابلیت انشاء را ندارند، لذا نه قابلیت جعل را دارند و نه قابلیت رفع را. من الآن بگویم این دیواری که سفید است رفعتُ بیاض این دیوار را انشاءً، يك حرف بیهوده ای است و به من می‌خندند. در بحث انشاء مراجعه بفرمایید این بحث مهم آنجا هست که چه چیزی و چه اموری قابلیت تعلق امور انشائیه را دارد، این بحث در آنجا مطرح شده است.

پس به نظرم جواب فرمایش آقای خوئی در کلام خودشان است؛ ایشان می‌فرمایند رفع مؤاخذه به رفع منشأ آن است، می‌گوئیم شیخ هم همین را می‌گوید، نمی‌خواهد بگوید خود مؤاخذه، در ذهن می‌آید مرحوم شیخ در مواردی قائل به رفع منشأ مؤاخذه

است.

مؤید این عرض ما سخن مرحوم اصفهانی^[2] است که ایشان می‌فرماید «مورد هذا الخبر الشريف و إن كان سقوط الرجم عن المجنونة التي قد زنت» این را در روایت ابی‌ظبیان و روایات دیگر که رفع القلم در آن هست می‌گوید در بعضی از روایات موردش سقوط القصاص و الدیه است، در بعضی از روایات موردش کتابه الحسنات قبل البلوغ و کتابه السيئات بعد البلوغ است. می‌فرماید درست است که مورد این روایات این است، «إلا أن الظاهر مع ذلك رفع قلم التكليف» مراد رفع قلم تکلیف است «و الوضع الثقيل على الصبي و هو تكليف اللزومي» یعنی ایشان هم می‌گویند بگوئیم مراد مطلق رفع تکلیف لزومی است.

تا اینجا تردید نداشته باشید که مؤاخذه اصلاً خصوصیتی ندارد و باید آن را کنار گذاشت و ما گفتیم که رفع هم نمی‌شود گفت رفع شيء ثقیل، برخلاف اصفهانی، برخلاف مرحوم ایروانی، عده‌ای زیادی گفتند خود رفع قرینه بشود بر اینکه شيء ثقیل، ما گفتیم رفع رفع است چه نسبت به ثقیل، شما به لغت که مراجعه کنید رفع را در خصوص ثقیل استعمال نمی‌کنند.

اشکال: اگر ما گفتیم این حدیث امتنانی است، امتنان اقتضا می‌کند که احکام الزامی فقط از صبی برداشته شود نه مطلق احکام، چه الزامی و چه غیر الزامی، مستحبات باشد، اشکالی ندارد!

جواب: جوابی که ما عرض می‌کنیم این است که می‌گوئیم اولاً این عنوان امتنانی را از کجا دارد؟ آیا شارع بما أنه شارع می‌خواهد يك منّي بر این سه گروه بگذارد؟ همه‌ی عقلا می‌گویند صبی نباید تکلیفش کرد، نباید از او چیزی خواست، مجنون و نائم هم همینطور است، این چه چیزی دارد که بگوئیم شارع بما أنه شارع امتنان می‌ورزد، ثانیاً حالا این امتنان را اگر شارع باشد و همین روایت، ما ممکن است قبول کنیم اما وقتی شارع دستش باز است، يك جا به نحو مطلق می‌فرماید صبی كالعدم است، می‌خواهد امتنان بر صبی بگذارد روایت دیگر می‌گوید وصیتش درست است، عباداتش درست است، مواردی را استثناء می‌کند، امتنان را در آن قالب ببرید، اگر شارع هم می‌خواهد امتنانی داشته باشد چه لزومی دارد که امتنان شارع در همین روایت اعمال شود؟! با بیان‌های دیگر کما اینکه ما هم قبول داریم، می‌گوییم اگر اطلاق روایت را بپذیریم، روایات دیگر در بحث مشروعیت عبادات صبی مقید می‌شود. ما باشیم و رفع القلم، عبادات صبی هم مشروعیت ندارد. همانطوری که عبادات مجنون كالعدم است، عبادات صبی هم كالعدم است، منتهی در مورد صبی ادله‌ی دیگر آمده امتنانی بودن را رعایت کرده و نسبت به صبی فرموده عباداتش مشروع است.

پس ما دو جواب از این مطلب داریم؛ اولاً فی نفسه معلوم نیست امتنانی بودن، و ثانیاً امتنانی بودن لزومی ندارد در قالب همین عبارت باشد. اگر شارع غیر از این نمی‌تواند کلام دیگری بگوید و کلام دیگری نفرموده، بگوئیم پس شارع باید يك جا اعمال امتنان کند و آن نیست الا همین جا، در حالی که در عبارات دیگر اعمال امتنان شده است.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1] . «و یرد علیه: أن العقوبة و المؤاخضة- كالمثوبة و الأجرة- من الأمور التي لا صلة لها بعالم الجعل بوجه، بل هي مترتبة على الجعل ترتب الأثر على ذي الأثر و عليه فلا معنى لتعلق الرفع بما لم يتعلق به الجعل. نعم ترتفع العقوبة بارتفاع منشئها: أعني به التكاليف الإلزامية. و لكنه غير رفع المؤاخضة ابتداء» مصباح الفقاهة، ج 3، ص 250.

[2] «مورد هذا الخبر الشريف و إن كان سقوط الرجم عن المجنونة التي قد زنت، و في خبر آخر سقوط القصاص و الدية في ماله، و يوافقهما خبر آخر يتضمن كتابه الحسنات قبل البلوغ و كتابه السيئات بعده، فالذي لا يكتب عليه ما يترتب على السيئات من العقوبات و يناسبه رفع القلم، حيث إن الرفع يتعلق بأمر ثقیل على الشخص و هي المؤاخضة الأخروية أو الدنيوية،

وإلا فالتكليف مع قطع النظر عما يترتب على مخالفته ليس فيه ثقل على الشخص. إلا أن الظاهر مع ذلك رفع قلم التكليف و الوضع الثقيل على الصبي مثلاً- و هو التكليف اللزومي الذي يؤخذ به المكلف، و الوضع الذي يتضمن مؤاخذه في نفسه أو طرفه أو ماله- و ثبوت القصاص و ثبوت مال على ذمته عين المؤاخذه، و هو أيضا عين الوضع، لا أنه كالمؤاخذه على مخالفة التكليف مبائن مع التكليف، فتعميم المؤاخذه للمؤاخذه الدنيوية بمراتبها تعميم لرفع الوضع حقيقة» حاشية المكاسب للاصفهاني، ج 2، ص 13.